

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: بیست و هفتم - بهار ۱۳۹۵

از صفحه ۶۷ تا ۸۲

«بازشناسی ابعاد تمثیلی شخصیت پیر طریقت»*

فاضل عباس زاده^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد پارس آباد مغان - ایران

مهدی جباری^۲

مدرس زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه فرهنگیان - پردیس الزهراء زنجان - ایران

چکیده

پیمودن وادی‌های سخت و هولناک طریقت، بدون تمسک به وجود وارسته‌ی پیر و مراد مقدور نیست. لزوم حضور معنوی پیر در سیر و سلوک مریدان، از جمله‌ی موضوعات مهم و دامنه‌داری است که بیشتر به صورت تمثیلی و نمادین در کانون توجه صوفیه قرار گرفته است. به جز شمار اندکی از متصوفه چون اویسیان که به مجذوبان، نامبردار بودند و کشف و شهود و راهیابی به حقیقت را تنها از طریق مراقبه و زدودن شوائب از لوح ضمیرخویش، میسر می‌دانسته‌اند، اکثر بزرگان تصوف، بر ضرورت پیرگزینی تأکید داشته‌اند و براین باور بوده‌اند که توفیق در سیر و سلوک و پیمودن نشیب و فراز جاده‌ی طریقت، بی مدد پیر محقق نمی‌گردد. در این مقاله ضمن به دست دادن تعریفی مانع و جامع از پیر در عرفان، بخشی از شاخص‌های تمثیلی پیران طریقت در حیطه‌های متفاوت؛ یعنی لزوم پیروی از پیر، شرایط احراز مقام پیری، کرامت پیران و مراتب ایشان، به روایت منابع عرفانی مورد واکاوی قرار گرفته است و سپس به بررسی محاسن و معایب تبعیت مرید از مراد در نظام خانقاهی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: تصوف، تمثیل، پیر، کرامت، سیر و سلوک

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۱

پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: fazil.abbaszade@gmail.com

مقدمه

انسان در درازنای تاریخ برای کشف حقیقت و درک صحیح اسرار هستی، شیوه‌های گوناگونی اتخاذ کرده است. از جمله‌ی این مشرب‌ها، عرفان و تصوّف است که انسان حقیقت جو را در مسیر رسیدن به مقصد، رهنمون می‌شود. این شیوه اگر چه در ظاهر به طبقه‌ای خاص اختصاص دارد، اما به لحاظ وسعت دایره‌ی شمول این تفکر، هر فردی از آحاد جامعه می‌تواند از این آبشخور به فراخور ظرفیت درونی خود بهره مند گردد.

ادبیات عرفانی ایرانی تجلی گاه اندیشه‌ها و آموزه‌های اصیل دل‌شیفتگان طریقت است که از دیرباز تأثیر بسزایی در اعتلا و ارتقاء فرهنگ جوامع بشری داشته است. یکی از راه‌های آشنایی با مبادی فکری و فرهنگی اهل تصوّف بازشناسی ابعاد تمثیلی وجود معنوی پیران طریقت است.

از تحقیق در متون صوفیه چنین استنباط می‌شود که هرچند در مراحل نخستین پیدایش تصوّف، کشف و شهود در این مسلک جنبه‌ی فردی داشته است، اما استفاده از تجارب عارفان وارسته به منظور گمراه نشدن در مسیر پریچ و خم طریقت و نیز به جهت تسریع در نیل به حقیقت، بهره‌گیری از وجود پیر و راهنما برای سالک، امری اجتناب‌ناپذیر گشته است و این عامل سبب گردیده است که عرفان و تصوّف رنگ اجتماعی به خود گیرد و گروهی از پیروان این مسلک، به عنوان مرید و گروهی دیگر در کسوت پیر و مرشد ایفای نقش کنند در پژوهش حاضر اوصاف و ویژگی‌های تمثیلی پیران در مسلک تصوّف و نقش برجسته‌ی آنان در هدایت طالبان حق با استشهاد به متون عرفانی مورد بررسی قرار گرفته است.

بحث و بررسی

پیر در لغت، به معنی سالخورده و در عرفان، «گاه به معنی مرشد و قطب است و گاه به معنی رند خراباتی است و گاه عقل را گویند.» (سجادی، ۲۱۶: ۱۳۹۳) در ادبیات عرفانی، عنوان پیر، علاوه بر موارد مذکور، با عناوینی چون شیخ، مراد و خضر نیز مترادف است. ابو نصر سراج در تعریف مراد گفته است: «مراد عارفی است که دیگر از خویش انگیزه و ارادتی ندارد

و به غایت سلوک رسیده و از حال‌ها و مقام‌های گوناگون گذشته است. هرچه را خدا خواهد او نیز می‌خواهد و جز آنچه او بخواهد نمی‌خواهد.» (۱۳۸۱:۳۷۳) عبدالرحمن جامی نیز در توصیف پیر می‌نویسد: «پیر آن کس است که آنچه مرضی رسول (ص) نیست، از او نیست شده باشد و او آینه‌ای شده باشد که جز اخلاق و اوصاف نبوی در او هیچ نباشد. در این مقام به واسطه‌ی اتصاف به صفات نبویه، مظهر تصرف حق - سبحانه - گشته و به تصرف الهی، در بواطن مستعدان تصرف کرده و تمام از خود خالی شده و به مراد حق - سبحانه - ایستاده.» (۱۳۹۰:۴۱۴) عین القضاة همدانی، وجود معنوی پیر را به مثابه‌ی آینه‌ای می‌داند که پرتو جمال حق را در خود باز می‌تاباند. وی درباره‌ی مشاهده‌ی تجلی حق، در آینه‌ی جان پیر می‌نویسد: «جرم آفتاب را در آینه توان دید؛ زیرا که بی آینه، آفتاب نتوان دید که دیده بسوزد. به واسطه‌ی آینه‌ی مطالعت جمال آفتاب علی‌الدوام توان کرد و بی واسطه، نقشی نتوان دید.» (۱۳۸۷، ج ۱:۲۶۹)

در تصوف، پیر به نیابت از مقام نبوت، حکم ولایت بر پیروان طریقت دارد و تبعیت از اوامر پیر و تمسک به او یکی از الزامات مریدان در این مسلک، به شمار می‌آید. زیرا «مدار طریقت بر پیر است که الشیخ فی قومیه کالنبی فی اُمّته. و محقق و مبرهن است که به خویشتن به جایی نتوان رسید ... پس اگر کسی را گرفت آن پدید آید و عشق و سوز این حدیث دامنگیر او شود، آن درد او را بر آن دارد که درگاه مشایخ را ملازم باشد و عتبه‌ی پیران را معتکف گردد، تا آن فواید کسب کند.» (میهنی، ۱۳۸۵، ج ۱:۴۷-۴۶)

پیر در عرفان چنان جایگاه والایی دارد که گاه از او به عنوان قبله‌ی حاجات معنوی مریدان، یاد شده است. مولانا در فیه ما فیه، طی حکایتی از بهاء ولد، به این مطلب اشاره کرده است و در شرح این حکایت می‌نویسد: «روزی اصحاب او را مستغرق یافتند. وقت نماز رسید. بعضی از مریدان، آواز دادند مولانا را که وقت نماز است. دو مرید موافقت شیخ کردند و به نماز نایستادند. یکی از مریدان که در نماز بود خواجگی نام، به چشم سرّ به وی عیان بنمودند که جمله‌ی اصحاب که در نماز بودند، با امام، پشتشان به قبله بود و آن دو مرید را که موافقت شیخ کرده بودند، رویشان به قبله بود؛ زیرا که شیخ چون از ما و من بگذشت و او بی او فنا

شد، در نور حق مستهلک شد ... و هر که پشت به نور حق کند ... قطعاً پشت به قبله کرده باشد که او جان قبله بوده است.» (مولوی، ۱۳۸۵: ۲۵)

درباره‌ی نقش تمثیلی پیر و پیشینه‌ی مقام پیری در طریقت، قابل ذکر است که پیر، همچون نبی به راه و مهالک و مفاسد آن آشناست و بیماری درونی مرید را مداوا می‌کند و او را به سلامت به مقصد می‌رساند. در سایه شیخ است که مرید از دست شیطان و نفس که هر دو مثلی از پلیدی‌ها و زشتی‌ها و موانع رسیدن به سرچشمه حقیقت است، نجات می‌یابد و در آینه‌ی پیر که جلوه‌ی خدا را می‌بیند. از همان بدو پیدایش تصوّف، در میان این طایفه کسانی که دارای صفات برجسته‌ی اخلاقی و قدرت رهبری بوده‌اند، به راهنمایی و ارشاد گروه‌هایی از متصوّفه پرداخته‌اند. پیر در این معنا، مثلی از انسان راهنمای زجر کشیده‌ای است که در راه رسیدن به هدف مقدس خود سال‌های سال به آنچه که معشوق سفارش فرموده عمل کرده و به نتیجه هم رسیده است و حال آماده است تا تشنگان درگه دوست را از علم و دانش خود سیراب کند.

البته «از آنجا که بیشتر تمثیلات صوفیه و عرفا بر سیل رمز بیان شده است و بر کلیه تمثیلات مورد بحث در عرفان، نام الگوری (allegory) یعنی تمثیل رمزی اطلاق شده است.» (پورنامداریان، ۱۳۹۳: ۵-۱) ارتباط پیر با مرید نیز، همواره با زیبایی تمثیلی و رمزی بوده است. در واقع پیرتمثیلی از عالم و عامل به شریعت، طریقت و حقیقت است. و هم اوست که به سبب ذوب اراده‌اش در اراده حق، در کنف الطاف خاص الهی، سکان هدایت مریدان حق را به دست می‌گیرد.

بنابراین نقش نمادین پیر، از نخستین روزگار شکل‌گیری تصوّف اسلامی مطرح بوده است. اما در مورد این که چه کسی برای اولین ایفاگر چنین نقشی در این مسلک بوده است، نظرات متفاوتی بیان شده است که به عنوان نمونه به ذکر نظر نویسنده‌ی تاریخ خانقاه، بسنده می‌کنیم. وی درباره‌ی اولین طلایه دار طریقت می‌نویسد: «یکی از رهبران نخستین مسلک تصوّف، جنید بغدادی است که در رهبری صوفیان بسیار توانا بود و به مسائل عرفانی و مباحث دینی احاطه داشت ... و به شیخ الطایفه معروف شده بود.» (۱۳۸۹: ۳۳۱)

در ادامه‌ی مبحث، ماهیت وجودی پیران متصوفه که با رنگ تمثیل آراسته شده در حیطه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- لزوم داشتن پیر در طیّ طریق:

در طریق عشق و عرفان، اگر سالک بخواهد به وصال حق الحقایق؛ یعنی ذات اقدس الهی نائل گردد، چاره‌ای جز سر نهادن بر آستان پیر ندارد و این الزام‌گزینش پیر، تمثیلی از باطنی بودن طریقت و سیر و سلوک است چرا که در طریقت اساس کار، تربیت است و تربیت هم مربوط به درون و باطن انسان است. مولانا در باره‌ی ضرورت پیر گزینی می‌فرماید:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پرآفت و خوف و خطر
(۱۳۷۹: ۲۲۷)

بنابراین پیروی بی چون و چرا از اوامر پیر در هر موقعیتی برای سالک طریق الی الله لازم و ضروری است. که بازتاب این تفکر صوفیانه در بیت زیر، دلیلی بر این مدعاست:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها
(حافظ: ۱۳۷۴، ۹۷)

صوفیان به لازم‌الاطاعت بودن پیر، چنان اعتقاد راسخی داشتند که حتی در مواقع از راه به در شدن پیر نیز، خود را ملزم به پیروی از او می‌دانسته‌اند. حکایت شیخ صنعان در منطق الطّیر عطار، نمونه بارز تبلور این باور صوفیانه است.

در حکایت مذکور آن گاه که شیخ به سبب عشق ورزی به دختری ترسا دین و ایمان خود را رها می‌کند و شروط او را اعم از شراب‌خواری و قرآن سوزی و بت پرستی و ... به جا می‌آورد، یکی از مریدانش که به هنگام ابتلای شیخ نزد او حضور نداشت و از گرفتاری وی بی خبر بوده است، آن گاه که در بازگشت از سفر بر حال شیخ خود واقف می‌گردد و یارانش را می‌بیند که از اطاعت پیرو مرادشان دست کشیده‌اند و او را به سبب مبادرت به شراب‌خواری و بستن زنار و سایر امور نامتعارف ترک کرده‌اند، زبان به ملامت آن‌ها می‌گشاید و می‌گوید:

گر شما بودید یار شیخ خویش
 شرمتان باد آخر این یاری بود؟
 چون نهاد آن شیخ بر زَنار دست
 این نه یاری و موافق بودنست
 هر که یار خویش را یاور شود
 یاری او از چه نگرفتید پیش
 حق‌گزاری و وفاداری بود؟
 جمله را زَنار می‌بایست بست...
 کانچه کردید از منافق بودنست
 یار باید بود اگر کافر بود

(عطار، ۱۳۷۴: ۱۲)

در باور عارفان، حتی کلیم الله نیز برای سیر در این طریق و وصول به هدف، ابتدا چند سالی باید از صمیم جان خدمت پیر و مرشدی چون شعیب را نماید و آن گاه در ادامه راه نیز لازم است که از چشمه علم لدنی (خضر) بهره جوید. چنان که حافظ شیرازی گفته است:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد
 که چند سال به جان خدمت شعیب کند

(حافظ: ۱۳۷۴، ۱۹۵)

۲- شرایط احراز مقام پیری:

پس از رسمیت یافتن آئین تصوف، نظام خانقاهی برای عهده دار شدن مقام پیری، چهار چوب مشخصی تعیین کرد و بر مبنای آن، برخی از عارفان با تجربه و وارسته در جایگاه هدایت مریدان قرار گرفتند. در متون عرفانی، شرایط گوناگونی برای این منظور ذکر گردیده است؛ مثلاً شیخ نجم الدین رازی، ابتدا پنج شرط اساسی برای احراز مقام شیخوخیت، در نظر گرفته و به شرح و تفصیل آن پرداخته است که عبارتند از: «۱- مقام عبدیت ... ۲- مقام قبول حقایق از اتیان حضرت بی واسطه، ... ۳- مقام یافت رحمت خاص از مقام عندیت ... ۴- مقام تعلم علوم از حضرت بی واسطه ... ۵- مقام تعلم علوم لدنی ...» (۱۳۹۱: ۲۳۹-۲۳۷) وی در ادامه، متصف شدن به بیست صفت از قبیل اطلاع از علم شریعت، برخورداری از کمال عقل و... را برای پیر طریقت ضروری می‌داند.

عزالدین محمود کاشانی هم پانزده شرط برای مقام پیری مطرح کرده است که از آن جمله می‌توان به صفات خلوص نیت، ایثار، عفو و تصفیه‌ی کلام، اشاره کرد» (۱۳۹۲: ۲۳۳-۲۲۷)

علاوه بر آداب ذکر شده درباره‌ی آداب مقتدایی مریدان، منابع دیگر عرفانی نیز کم و بیش به نحوه‌ی برخورد پیر با مرید، اشاره کرده‌اند؛ مثلاً نویسنده‌ی عوارف المعارف داشتن حسن خلق و تعیین تکلیف به فراخور توانایی مریدان را از جمله‌ی آداب و وظایف پیران، به شمار می‌آورد: «باید که با مریدان و مسترشدان به لطف و رفق سخن گوید، همچنان که پدر بر فرزند مشفق و ناصح باشد، شیخ نیز باید که با مرید ناصح و مهربان و نیک‌خواه باشد.» (سهروردی، ۱۳۹۲: ۱۶۶) ابوالمفاخر یحیی باخزری هم در تأیید مطلب اخیر می‌نویسد: یکی از ویژگی‌های پیر طریقت آن است که با، شناسایی استعداد مریدان، برای هر کدام از آنان به تناسب حالشان تکلیف معین کند و به تدریج رذایل اخلاقی ایشان را به صفات پسندیده انسانی بدل سازد. (۱۳۵۳: ۶۶)

از آداب دیگر پیر تصوف، کتمان کرامات و فریفته نشدن به آن است. چرا که توجه به ظاهر کرامت، همچون حجابی است که صاحب آن را از هدف اصلی طریقت باز می‌دارد. از این رو گفته‌اند: «کرامت از خدای تعالی آن باشد که هرکرامتی که او را عطا کند، سر او را از نظر آن کرامت فارغ کند. از بهر آن که همچنان که نظر خدمت از مخدوم، محجوب کند، نظر کرامت از معنی کرامت محجوب کند.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۱۲۳) شیخ الاسلام انصاری در مورد لزوم پرداختن از کرامت به مکرم گفته است: «حقیقت نه به کرامت می‌درست شود که حقیقت خود کرامت است. از کرامات، مکرم باید دید و از عطا مُعطی. هرکه با کرامات بنگرد او را به آن باز گذارند؛ هرکه با عطا گراید از معطی باز ماند.» (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۲۳۵)

لازم به ذکر است که یکی از شاخص‌های احراز مقام مرشدی در تصوف، ملاک نبودن شرط سنی افراد در کسب عنوان پیری بوده است. مولوی درباره‌ی فاقد اعتبار بودن سن و سال برای استقرار در جایگاه پیر و مرشدی طریقت، می‌نویسد: «پیر عاقل نیست چون به بازی مشغول است. اگر صدساله شود، هنوز خام و کودکی است و اگر کودک است، چون به بازی مشغول نیست، پیر است. این جا، سن معتبر نیست.» (۱۳۱۵: ۱۶۱) وی همچنین در مثنوی، زمانی که حسام الدین چلیپی را مستعد جانشینی خود می‌یابد و بر احتمال مخالفت یارانش با این مسئله به دلیل کم سن و سالی و جوانی حسام الدین واقف می‌شود، تلویحاً توجه مریدان را به این

نکته معطوف می‌کند که پیری موهبت الهی است و سن و سال در آن مطرح نیست. بنابراین، به تعریض در این باره می‌گویید:

پیر، تابستان و خلقان، تیر ماه خلق مانند شب‌اند و پیر، ماه
کرده‌ام بخت جوان را نام، پیر کو، ز حق پیر است، نز ایام پیر
(۱۳۷۹، ج ۲۲۷: ۱)

۳- کرامت پیران:

۱-۳- ماهیت کرامت و دلایل اثبات آن نزد صوفیه: کرامت در لغت به معنی «سخاوت، جوانمردی و بخشندگی» است. (معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۹۲۹) و در اصطلاح تصوّف «کارهای خارق عادت است که از انبیا و اولیا صادر شود». (سجادی، ۱۳۹۳: ۶۵۳) در مورد ماهیت کرامت، مطالب زیادی در کتب عرفانی ذکر گردیده است؛ مثلاً ابونصر سراج در این باره می‌نویسد: «گروهی گفته‌اند که منظور از کرامت، رساندن به خواست‌ها پیش از اظهار آن‌هاست و گروهی دیگر گفته‌اند که کرامت، بر آوردن آرزوی آرزومندان است.» (۱۳۸۱: ۲۶۶) ابوالقاسم قشیری در این معنی گفته است: «کرامت، فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف، ظاهر گردد بر کسی که موصوف بود به ولایت، اندر معنی تصدیق حال او.» (۱۳۶۱: ۲۲۷)

اعمال خرق عادات صوفیان، تحت عنوان کرامت، همواره از سوی گروه‌های متفاوت مورد تردید قرار گرفته است به طوری که برخی از افراد، به ویژه معاندان متصوّف، در ردّ و انکار این امر کوشیده‌اند و آن را منافی مبانی علمی دانسته‌اند. اهل تصوّف نیز در جواب نقد ایشان، برای مصیب بودن خود در این دعوی، استدلال‌هایی ارائه آورده‌اند از جمله این براهین، ادراک ماهیت کرامت تنها از طریق ایمان و اعتقاد قلبی است. علامه جلال الدین همایی، در مقدمه‌ی مصباح الهدایه، درباره‌ی توجیه گفتار صوفیان، مبنی بر امکان صدور کرامت از ایشان، می‌نویسد: «گروهی از مردم گمان می‌کنند که صدور کرامت و خرق عادت از بشر، محال است و این گونه سخنان و نوشته‌ها را حمل بر یاوه سرایی می‌کنند و حال آن که اگر به مبانی و اصول این امور، آشنا شویم و افراط و تفریط را کنار بگذاریم، می‌بینیم که صدور پاره‌ای از

کرامات و خرق عادت که از آن به کشف و شهود و اشراف بر ضمیر و امثال آن عبارت می‌کنند، از حدود امور طبیعی خارج نیست و تا حدی امکان صدور امور و احوال غریبه را از بشر، باور توان کرد اما به این شرط که از سر حد امکان عقلی خارج نشود.» (کاشانی، ۱۳۹۲، مقدمه: ۹۱)

مستملی بخاری در اثبات کرامت اولیا، ضمن بیان حدیثی از حضرت پیامبر (ص) بر خورداری از فراست و کرامت را به واسطه‌ی دریافت انوار الهی از طریق صفای باطن، امکان‌پذیر می‌داند و می‌گوید: «صافی گشت سِرهای ایشان تا کرامت یافتند. به راستی فراست، سخن گفتن روا بود، از بهر آن که پیغامبر (ص) گفت: *إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ* بنور الله.» (۱۳۶۳: ۷۱)

یکی از مسائلی که صوفیه از نخستین ادوار تصوّف، در مورد اثبات کرامت مشایخ، مطرح کرده‌اند، قائل شدن به تفاوت میان معجزه‌ی انبیا و کرامت اولیا است. مثلاً هجویری در این باره گفته است: «سرّ معجزات اظهار است و از آن کرامات کتمان و ثمره‌ی معجزه به غیر بازگردد و کرامت، خاص مر صاحب کرامت را بود.» (۱۳۱۲: ۲۷۸)

ابو نصر سرّاج، انکار منکران کرامت اولیا را حمل بر بد خواهی و عداوت آنان نمی‌کند. بلکه این انکار را ناشی از اعتقاد راسخ ایشان بر معجزات پیامبران و عدم تمییز بین معجزه و کرامت، می‌داند و در ابطال نقد منکران می‌نویسد که: ایشان «در گمان و خطایند. چه، بین اولیا و انبیا از جهت‌های مختلف، تفاوت است؛ یکی این که پیامبران باید این معجزه‌ها را برای مردم آشکار کنند و آن‌ها را دلیل دعوت خویش سازند و هرگاه آن‌ها را کتمان کنند از فرمان حق، سرباز زده‌اند. اما اولیا فرمان دارند که کرامت‌های خود را از مردم کتمان کنند ... و دیگر این که پیامبران با معجزه‌ها بر مشرکان دلیل می‌آورند ... و دل‌های سیاه آنان را که به خدای ایمان ندارند، نرم می‌سازند اما اولیا کرامت‌ها را برای اطمینان دل خویش دارند ...» (۱۳۱۱: ۳۵۱)

قاسم غنی درباره‌ی اظهارات صوفیان در بیان تفاوت‌های بیان معجزه و کرامت، می‌گوید: «اصولاً فرقی بین معجزه و کرامت نیست، زیرا هر دو از امور خارق العاده است. ولی برای فرار از اعتراض اهل ظاهر که معتقدند که معجزه مقرون به تحدی است و بعد از پیغمبر، احدی

قادر به اتیان معجزه نیست، صوفیه خوارق عادات صادر از اولیا را کرامت نام نهاده‌اند. (۱۳۸۹: ۲۳۴)

یکی دیگر از استدلال‌های متصوفه در جهت اثبات صحّت کرامات، مطرح کردن کرامت اولیا در ادیان الهی دیگر، بر اساس آیات قرآنی است. از جمله، ایشان به کرامت آصف برخیا، حضرت مریم و اصحاب کهف به روایت قصص قرآن اشاره کرده‌اند (هجویری، ۱۳۸۲: ۲۹۲ - ۲۹۱)

۳-۲- اقسام کرامت: اغلب نویسندگان کتب عرفانی، در اثنای کلام خود به انواع کرامات بزرگان تصوف اشاره کرده‌اند؛ مثلاً نویسنده‌ی اسرار التوحید، تقریباً ثلث کتاب خود را به ذکر کرامات شیخ ابوسعید اختصاص داده است. به دلیل وفور اقسام کرامات منسوب به اولیا در گفتار صوفیان، سخن گفتن در این باره، به اطالهی کلام می‌انجامد. بنابراین به ذکر برخی از این اعمال خارق العاده، اکتفا می‌شود:

۳-۲-۱- پیش‌گویی: یکی از کرامات اولیا، پیش‌گویی آنان در مورد اتفاقات و به وقوع پیوستن پیش‌بینی‌های آنان در زمان آینده بوده است. محمد بن منور، محقق شدن پیش‌گویی یکی از مشایخ را درباره‌ی رسیدن ابوسعید ابوالخیر به مقام عالی عرفانی، چنین بیان می‌کند که: «شیخ ما گفت: که در کودکی، در آن وقت که قرآن می‌آموختم پدرم، به ابوالخیر، مرا به نماز آدینه برد. ما را در راه مسجد، پیر بوالقاسم بشر یاسین می‌آمد به نماز ... ما را بدید. گفت: یا ابا الخیر! این کودک آن کیست؟ پدرم گفت: آن ماست ... پس گفت: یا ابا الخیر! ما می‌بتوانستیم رفت از این جهان، که ولایت خالی می‌دیدیم و این درویشان ضایع می‌ماندند. اکنون که این فرزند تورا بدیدیم، ایمن گشتیم که ولایت‌ها را از این کودک نصیب خواهد بود.» (میهنی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۷) همچنین وی از قول عمویش کمال الدین که یکی از مشایخ آن روزگار، بوده است می‌نویسد: «در آن وقت که شیخ بوسعید به طوس آمد، من کودک بودم، با جمعی کودکان بر سر کوی ترسایان ایستاده بودم. شیخ می‌آمد با جمعی بسیار چون فرا نزدیک ما رسید، روی فرا جمع کرد و گفت: هر که را می‌باید که خواجه‌ی جهان را ببیند اینک آنجا ایستاده است ... امروز از آن تاریخ چهل سال است. اکنون معلوم شد که این اشارت به ما کرده

است. (همان: ۵۹)

۳-۲-۲- اشراف بر ضمایر: وقوف بر خواطر افراد، از جمله‌ی کرامات مشایخ بوده است که نویسندگی اسرار التوحید بیش از هر منبع عرفانی به بیان این امر پرداخته است و حکایات متعددی درباره‌ی اشراف ابوسعید بر ضمایر خلق، بیان کرده است. وی در نقل یکی از این حکایت‌ها می‌نویسد: «آورده‌اند که استاد امام ابوالقاسم قشیری، قدس الله روحه العزیز، یک شب با خود اندیشه کرد که فردا به مجلس شیخ شوم و از وی بپرسم که: شریعت چیست و طریقت چیست؟ تا چه گوید. دیگر روز، پگاه، به مجلس شیخ آدم و بنشستم. شیخ در سخن آمد. پیش از آن که استاد امام سؤال کردی، شیخ گفت: ای کسی که می‌خواهی که از شریعت و طریقت بپرسی بدان که ما جمله‌ی علوم شریعت و طریقت به یک بیت باز آورده‌ایم و آن بیت این است:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار
اینک (این است) شریعت
مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار
اینک (این است) طریقت»

(همان: ۱۰)

۳-۲-۳- زنده کردن مردگان: عطار نیشابوری در تذکره الاولیا، این نوع از کرامات را طی بیان حکایتی، به رابعه‌ی عدویه نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «وقتی رابعه‌ی عدویه به عزم حج، روی به بادیه نهاد، خری داشت رخت بر وی نهاد. در میان بادیه خر بمرد. مردمان گفتند: این بار تو ما برداریم. گفت: شما بروید که من به توکل شما نیامده‌ام. مردمان برفتند. رابعه تنها بماند. سر بر کرد و گفت: الهی! پادشاهان چنین کنند با عورتی غریب عاجز؟ مرا به خانه‌ی خود خوانده‌ای. پس در میان راه خر مرا مرگ دادی و مرا به بیابان تنها بگذاشتی. هنوز این مناجات تمام نکرده بود که خر بجنید و برخاست. رابعه، بار بروی نهاد و برفت. (۱۳۸۱: ۷۳)

۳-۲-۴- مکالمه با حیوانات و مطیع ساختن آن‌ها: سخن گفتن با حیوانات اهلی و وحشی و به خدمت گرفتن آن‌ها یکی دیگر از کرامات پیران تصوف بوده است که نویسندگان متون عرفانی از آن سخن به میان آورده‌اند؛ مثلاً در شرح حال ابراهیم ادهم، پس از آن که پادشاهی

دنیا را رها کرد و طریق درویشی گزید، نوشته‌اند که: «وی روزی بر لب دجله نشسته بود و بر خرقه‌ی ژنده‌ی خود پاره می‌دوخت. سوزنش در دریا افتاد. کسی از او پرسید که: ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی؟ اشارت کرد به دریا که سوزنم باز دهید. هزار ماهی از دریا برآمد. هریکی سوزنی زرین به دهان گرفته. ابراهیم گفت: سوزن خویش خواهم. ماهیکی ضعیف برآمد، سوزن او به دهان گرفته. گفت: کمترین چیزی که یافتم به ماندن ملک بلخ این است، دیگرها را تو ندانی.» (همان: ۱۰۹)

در اسرار التوحید نیز طی حکایتی ابوسعید با شیری سخن می‌گوید و آن را مطیع خود می‌سازد و مرد ره گم کرده و بازمانده از کاروان را بر آن می‌نشانند و او را به کاروانیان می‌رساند. (میهنی، ۱۳۱۵، ج ۶۷: ۱)

۳-۲-۵- مستجاب الدعوه بودن: پیران تصوف، به دلیل برخورداری از صفای ضمیر، به واسطه‌ی اظهار دعا به درگاه حق، گاه در امور طبیعی و مادی تصرف می‌کرده‌اند. چنان که یکی از یاران شیخ زیاد همدانی در مورد مقبول الدعای بودن وی، گفته است: «وقتی در مسجد آدینه شدم، زیاد را دیدم در محراب نشسته و دعای استسقا می‌کند. هنوز دعا به آخر نرسیده بود که باران چنان بگرفت که به خانه باز نتوانم آمد.» (جامی، ۱۳۹۰: ۱۶)

درباره‌ی کرامت سهل بن عبدالله تستری و مستجاب الدعوه بودن وی نیز گفته‌اند: «در میان مریدان وی، جوانی بود آمرد، از شیخ درخواست محاسن کرد. شیخ گفت: دست فروگیر تا چند می‌خواهی! جوان دست فرو گرفت، محاسنی نیکو به دستش درآمد.» (همان: ۶۷)

علاوه بر موارد مذکور، می‌توان به کراماتی از قبیل: معالجه‌ی بیمار با یک نگاه، راه رفتن بر روی آب، طیران در آسمان، تبدیل خاک به طلا، حاضر ساختن آب بدون اسباب ظاهری و حضور در جاهای مختلف در آن واحد، اشاره کرد.

۴- مراتب پیری:

از نظر اهل تصوف، همه‌ی مشایخ طریقت، دارای مقام و منزلتی یکسان نبوده‌اند، بلکه مقام هر کدام از آنها به نسبت حال عرفانی که داشته است، تعیین می‌گردیده است. هجویری در

مورد سلسله مراتب پیران تصوّف و تعداد آنان می‌نویسد: «سرهنگان درگاه حق جلّ جلاله سیصدند که ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند و هفت دیگر که مرایشان را ابرار خوانند و چهارند که مرایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر اند که مرایشان را نقیب خوانند و یکی که ورا قطب و غوث خوانند. این جمله مر یکدیگر را بشناسند و اندر امور به اذن یکدیگر محتاج باشند.» (۲۶۹:۱۳۸۲)

همچنین هر کدام از مشایخ صوفیه، در تعلیم و تربیت مریدان، بخشی از امور آنان را عهده‌دار می‌شدند و از این لحاظ نیز عناوین مختلفی چون: «پیر طریقت، پیر خرقه، پیر صحبت، پیر مقراض، پیر تعلیم، پیر تربیت، پیر دلیل و پیر نظر» برایشان اطلاق می‌گردیده است (دهخدا، ۱۳۱۷، ج ۴: ۵۹۰۲) در آیین فتوت نیز بر اساس وظایفی که به آنان محول گردیده بود، به نام‌های «شیخ تمسک، شیخ تخلّق، پیر تکبیر، پیر ارشاد، پیر توبه و استاد شد» خوانده می‌شدند. (کاشفی، ۱۳۵۰: ۷۲)

نتیجه‌گیری

بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که تصوّف در بادی امر، جنبه‌ای فردی داشته، و پس از سیر تکاملی و رسمیت یافتن آن صبغه‌ی اجتماعی یافته است به همین منظور پیروان تصوّف با الهام از سیره‌ی صحابه و پیامبر (ص) و مضامین آیات و احادیث، شرط اساسی طیّ طریق را بدون ارشادات پیر طریقت که نماد و تمثیلی از تجلی حقیقت است، امکان‌پذیر نمی‌دانسته‌اند. به عقیده‌ی بزرگان این طایفه پس از آن که مرید در اثر پالایش روح و ضمیر و توجهات حضرت حق، در زمره‌ی رهروان طریقت قرار گرفت، ملزم به رعایت اصول تصوّف می‌گردد. یکی از مهمترین این اصول، تبعیت بی چون و چرا از شیخ و مسلوب الاراده بودن در برابر وی است. نظام خانقاهی برای احراز مقام پیری نیز شرایط ویژه‌ای چون برخورداری از کمال عقل، حسن خلق، ایمان راسخ و ... در نظر گرفته بود. به علاوه یکی از ویژگی‌های مقام پیری در تصوّف، امکان صدور کرامت از ایشان بوده است که این اوصاف خارق العاده در قالب اعمالی چون پیش‌گویی، اشراف بر ضمائر و مکالمه با حیوانات به منصفی ظهور می‌رسیده است.

همچنین از نظر متصوفه، پیران تصوف به اقتضای حال عرفانی خود، در مراتبی چون اخیار ابدال و... طبقه بندی می‌شده‌اند.

لازم به ذکر است که عقاید صوفیان در مورد شرایط اطاعت از پیر از جمله تبعیت بی چون و چرا، دارای محاسن و معایبی بوده است. از محاسن آن می‌توان به تربیت و تهذیب مریدان در اثر اتخاذ روش‌های تربیتی پیران در مورد ایشان اشاره کرد و مسائلی همچون مختل شدن عقل و قدرت تصمیم‌گیری افراد و بی‌ارادگی آنان در اثر تسلیم شدن محض در برابر اوامر مراد خویش و همچنین عدم انتقاد پذیری برخی از پیران تصوف از معایب این آداب محسوب می‌گردد.

منابع و مأخذ

۱. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. (۱۳۵۳). اوراد الاحباب و فصوص الاداب. به اهتمام ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.
۲. پور نامداریان، تقی. (۱۳۹۳). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن سینا و سهروردی. تهران: علمی و فرهنگی
۳. جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۹۰). نفحات الانس. تصحیح محمود عابدی. تهران: سخن، چ ششم.
۴. حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۴). دیوان. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر، چ پنجم.
۵. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۶. سجادی، سیدجعفر. (۱۳۹۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری، چ دهم.
۷. سراج، ابونصر. (۱۳۸۸). اللمع فی التصوف. ترجمه‌ی مهدی محبتی. تهران: اساطیر، چ یازدهم.
۸. سهروردی، شهاب الدین عمر بن محمد. (۱۳۹۲). عوارف المعارف. به اهتمام قاسم انصاری. تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.
۹. عطار، فریدالدین. (۱۳۸۸). تذکره الاولیا. براساس نسخه‌ی تصحیح شده‌ی رینولد نیکلسون. تهران: میلاد، چ دوم.
۱۰. (۱۳۷۴). منطق الطیر. تصحیح سید صادق گوهرین. تهران: علمی فرهنگی، چ یازدهم.
۱۱. عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۷). نامه‌های عین القضاة. به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران. تهران: اساطیر، چ دوم.

۱۲. غنی، قاسم. (۱۳۸۹). تاریخ تصوف در اسلام. تهران: زوار چ یازدهم.
۱۳. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۶۱). رساله‌ی قشیریه. ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. کاشانی، محمود بن علی عزالدین. (۱۳۹۲). مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه. تصحیح جلال الدین همایی. تهران: هما. چ سیزدهم.
۱۵. کاشفی سبزواری، ملاحسین. (۱۳۵۰). فتوت نامه‌ی سلطانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. کیانی، محسن. (۱۳۸۹). تاریخ خانقاه در ایران. تهران: طهوری. چ سوم.
۱۷. مستملی بخاری. ابراهیم بن محمد. (۱۳۶۳). شرح التعرف لمذهب التصوف. تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.
۱۸. معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
۱۹. مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۹). مثنوی معنوی. تصحیح محمد استعلامی. تهران: سخن. چ ششم.
۲۰. (۱۳۸۵). فیه مافیه. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
۲۱. میدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عده الابرار. به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.
۲۲. میهنی، محمد بن منور. (۱۳۸۵). اسرارالتوحید فی مقامات ابی سعید. با مقدمه. تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه. چ ششم.
۲۳. نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۹۱). مرصادالعباد من المبدأ إلى المعاد. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی. چ پانزدهم.
۲۴. هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۲). کشف المحجوب. تصحیح ژو کوفسکی. به اهتمام قاسم انصاری. تهران: طهوری. چ نهم.